

نقد و ارزیابی مبانی فلسفی لیبرالیزم و مارکسیزم: مقایسه‌ی بین پارادایمیک



سیدجلال دهقانی فیروزآبادی^۱، مصطفی عاقلی^۲، قاسم یوسفزی^۳

چکیده

لیبرالیزم و مارکسیزم دو پارادایم بزرگ و درواقع دو رقیب عمده در کل علوم اجتماعی و به تبع آن، روابط بین‌الملل هستند. هر دو بر انسان‌شناسی خاصی استوار بوده و سمت‌گیری نظری و تعهد ایدئولوژیک ویژه خود را دارند. هدف مقاله کنونی کوششی بوده است در راستای مقایسه و نقد مبانی نظری این پارادایم‌ها در روابط بین‌الملل. پرسش اصلی این بوده است که چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در مبانی فلسفی (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی) مارکسیزم و لیبرالیزم وجود دارد؟ پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها با روش تحلیل محتوای تفسیری، یافته‌ها نشان می‌دهند که مارکسیزم و لیبرالیزم در بُعد هستی‌شناسی در چهار محور: ماهیت واقعیت، کنش‌گر بین‌المللی، علیت و مسأله ساختار-کارگزار، با یک‌دیگر اختلاف ژرف دارند. ماهیت واقعیت برای لیبرال‌های نئولیبرال مادی-نهادی با ماهیت مستقل است. مگر مارکسیست‌ها نهادها را مستقل ندانسته، آن‌ها را در خدمت سرمایه‌داری جهانی می‌دانند. لیبرال‌های کلاسیک و مارکسیست‌های کلاسیک تا اندازه‌ی کارگزارمحور اند؛ درحالی که هم مارکسیست‌های نو و هم نهادگرایان نئولیبرال، ساختارمحوراند. لیبرال‌ها، علیت را متکثر و افقی (چندین علت) می‌فهمند، درحالی که مارکسیست‌ها به علیت‌های لایه‌ی - عمودی باور دارند. در بُعد معرفت‌شناسی، لیبرال‌ها چون در دسته خردگرایی قرار می‌گیرند، عینیت و بی‌طرفی را ملاک معرفت علمی می‌دانند؛ درحالی که مارکسیست‌ها نه تنها به جدایی واقعیت و ارزش باور ندارند، که آن را محافظه‌کارانه و خطرناک نیز ارزیابی می‌نمایند. در بُعد روش‌شناسی، لیبرال‌ها فردگرایی روش‌شناختی را می‌پذیرند و به فردگرایی روش‌شناختی که ریشه در عقلانیت اقتصادی نزد آنان دارد، تمرکز می‌کنند؛ درحالی که مارکسیست‌ها، موضع کل‌گرایی روش‌شناختی دارند و در شناخت علمی به کلیت روابط بین‌الملل و نه بخشی از آن تمرکز می‌کنند.

واژه‌گان کلیدی: نظریه روابط بین‌الملل، لیبرالیزم، مارکسیزم، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی،

روش‌شناسی.

^۱. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانش‌کده / پوهنهی حقوق و علوم سیاسی، دانش‌گاه / پوهنتون علامه طباطبائی، تهران، ایران (dehghani@atu.ac.ir)
^۲ دانش‌جوی دکتری روابط بین‌الملل، دانش‌کده / پوهنهی حقوق و علوم سیاسی، دانش‌گاه / پوهنتون علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسؤول: mustafa_aqeli@hotmail.com)

^۳ دانش‌جوی دکتری روابط بین‌الملل، دانش‌کده / پوهنهی حقوق و علوم سیاسی، دانش‌گاه / پوهنتون علامه طباطبائی، تهران، ایران (qyousufzay@gmail.com)

این مقاله تحت مجوز بین‌المللی Creative Commons Attribution 4.0 International License منتشر شده است.



A Critical Evaluation of the Philosophical Foundations of Liberalism and Marxism: A Paradigmatic Comparison

Seyed Jalal Dehghani-Firoozabadi¹, Mustafa Aqeli^{2*}, Qasem Yousufzay³

Abstract

Liberalism and Marxism are two major paradigms—and in fact, two principal rivals—across the entire spectrum of social sciences, including the field of international relations. Both are grounded in distinct anthropological conceptions and possess their own theoretical orientations and ideological commitments. The purpose of this article is to compare and critically evaluate the theoretical foundations of these paradigms within the context of international relations. The central question posed is: What similarities and differences exist between the philosophical foundations (ontology, epistemology, and methodology) of Marxism and Liberalism? Using the method of interpretive content analysis, the findings reveal that Marxism and Liberalism diverge significantly in ontological terms across four dimensions: the nature of reality, the international actor, causality, and the structure–agency debate. For neoliberal liberals, reality is material-institutional and independent. In contrast, Marxists do not consider institutions to be independent; rather, they view them as serving the interests of global capitalism. Classical liberals and classical Marxists are relatively agent-oriented, whereas both neo-Marxists and neoliberal institutionalists are structure-oriented. Liberals understand causality as pluralistic and horizontal (multi-causal), while Marxists advocate for layered and vertical causality. Epistemologically, as rationalists, liberals regard objectivity and neutrality as the hallmarks of scientific knowledge. Marxists, however, not only reject the separation of fact and value but also view it as conservative and dangerous. Methodologically, liberals adopt methodological individualism and focus on it—especially as it relates to economic rationality. Marxists, on the other hand, embrace methodological holism, emphasizing the totality of international relations rather than its fragmented parts.

Keywords: International Relations Theory, Liberalism, Marxism, Ontology, Epistemology, Methodology.

¹ Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (dehghani@atu.ac.ir)

^{2*} PhD student in International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding author: mustafa_aqeli@hotmail.com)

³ PhD student in International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (qyousufzay@gmail.com)



۱. مقدمہ

مارکسیزم و لیبرالیزم، گرچه ریشه در اندیشہ روشن‌گری داشته و ہر دو دربارهٔ جہان ستّی و محافظہ کار دید انتقادی دارند، مگر در سمت‌گیری‌های اجتماعی (شامل رفتار سیاسی و اقتصادی)، از یک‌دیگر تفاوت شان برجستہ است. لیبرالیزم، محصول اقتصاد سیاسی انگلیسی، سیاست امریکایی و بہ گونهٔ کلی اجتماع غرب نو بودہ (میزس، ۱۴۰۰: ۲۵)، و بر انسان‌شناسی خاصی استوار است، کہ آن را از انسان‌شناسی پیشانو جدا می‌سازد. این اندیشہ در سیاست داخلی، بہ حاکمیت قانون و حکومت محدود و در سیاست بین‌الملل بر ہم‌کاری و ہم‌گرایی منافع میان بازی‌گران باورمند است، کہ ہردو ریشہ در انسان‌شناسی عقل‌گرا/ انسان اقتصادی ریشہ دارند. باورمندی بہ بہبود جوامع (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۱۶۸-۱۷۲) از راہ آزادسازی قوۂ عقلانی، نظام‌های مردمی و کاهش مداخلات دولت در بازار در ہردو سطح داخلی و بین‌المللی مہم‌ترین مباحث لیبرالیزم بہ مثابۂ یک اندیشۂ سیاسی و بین‌المللی است (یورگنسن، ۱۴۰۲: ۱۰۷). این اندیشہ از دید اقتصادی، مبتنی بر آرای اسمیت و ریکاردو، از دید سیاسی، مبتنی بر آرای جان لاک از دید فلسفی مبتنی بر آرای کانت و بنتام، و از دید تئوری بین‌المللی مبتنی بر آرای نرمن انجیل، دیکنسن و ویلسون در اوایل سده بیستم (مورگان، ۱۴۰۱: ۵۷) و مایکل دیوئل و فوکویاما در اواخر سدهٔ بیستم می‌باشد.

مارکسیزم نیز محصول روشن‌گری است و مسیر تاریخ را ہم‌مانند لیبرالیزم بہ‌سوی شکوفایی انسان و جوامع می‌بیند کہ در آن آزادی و عدالت در جامعہ بہبود یافته و انسان بہ رهایی خواہد رسید. این اندیشہ در میانۂ سدهٔ نوزدہم در چہارچوب سوسیالیزم شکل گرفت. سوسیالیزم در واکنش بہ سرمایہ‌داری شکل گرفتہ بود و در تلاش بود نابرابری و فقر را از راہ مبارزہ از میان بردارد. مارکسیزم، در آغاز بہ‌عنوان اندیشۂ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مطرح بود، سپس آہستہ‌آہستہ روی کردی شد بہ بررسی امور زندہ‌گی اجتماعی در تمامی ابعاد و سطوح، کہ زندہ‌گی بین‌المللی یکی از آن سطوح است. مارکسیزم، انسان‌شناسی خاصی را فرض گرفتہ و کانون تحلیل را از انسان بہ‌سوی ساختار طبقاتی متوجہ می‌سازد و در سطح داخلی و بین‌المللی بہ مبارزۂ پیوستۂ طبقاتی پای می‌فشرد. این اندیشہ از دید اقتصادی و اجتماعی توسط مارکس و از دید فلسفی و روش‌شناسی دیالکتیکی توسط انگلس بنیان‌گذاری شد. مارکسیزم در روابط بین‌الملل نخست توسط نظریہ‌پردازان مارکسیست مانند رودولف ہیلفردینگ، لنین در نوشتۂ امپریالیزم، آخرین مرحلۂ سرمایہ‌داری؛ بوخارین در نوشتۂ امپریالیزم و اقتصاد جہانی؛ و لوکزامبورگ در نوشتۂ انباشت سرمایہ؛ فريتس اشتراٹنبرگ؛ و مائوتسہ دنگ در نوشتۂ نظریۂ سہ جہان، معرفی شد. پس از آن، مارکسیزم بہ‌عنوان نظریۂ روابط بین‌الملل توسط نویسندہ‌گان جہان جنوب، مانند فرانک و سمیر امین مطرح شد و سپس توسط گالتونگ در نظریۂ امپریالیزم (۲۰۰۶)؛ توسط والرشٹاین در نظریۂ نظام جہانی (۲۰۰۶) و مکتب

آمستردام، مکتب تورنتو در روابط بین‌الملل وارد شد، که امروزه هم به‌گونه‌ی مستقیم و هم به‌گونه‌ی نامستقیم از راه نظریه‌های انتقادی نقش بارزی بازی کرده است. مهم‌ترین هدف نظریه‌ی مارکسیستی روابط بین‌الملل، توصیف وضع موجود در راستای زنده‌گی، بدون بهره‌کشی است تا انسان بتواند با «ازخودبیگانه‌گی» خویش را از میان بردارد.

هم لیبرالیزم و هم مارکسیزم، در آغاز نظریات سیاسی و اقتصادی بوده و در گام دوم نظریه‌ی روابط بین‌الملل به‌شمار می‌روند؛ ازاین‌رو، خواه ناخواه رابطه‌ی سیاست و اقتصاد در محتوای آن‌ها به چشم خواهد خورد و این موضوع ما را وادار می‌دارد که در هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی این دو، این رابطه را از چشم دور نداشته باشیم.

لیبرالیزم و مارکسیزم انسان را قادر به شکل‌دهی سرنوشت خود دانسته، به آینده‌ی انسان در مسیر تاریخ خوش‌بین هستند. هردو نظریه، جهان‌گستر هستند و خود را نماینده‌ی واقعی هدف و غایت روشن‌گری می‌دانند. هردو برخاسته از جغرافیای غرب اند و اروپامحور. هردو مادی‌گرا هستند و به ضرورت عقل در زنده‌گی اذعان دارند. با این تفاوت که تعریف هردو از عقل متفاوت است. لیبرالیزم عقل را ذاتی و مارکسیزم آن را ارتباطی-تاریخی می‌داند. حال پرسش این است که چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در مبانی فلسفی (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی) این دو وجود دارد؟

برای پاسخ‌گویی به این پرسش، منابع زیادی بررسی شده‌اند که به‌گونه‌ی کلی می‌توان آن‌ها را در چهار دسته جای داد: برخی نظریه‌ها جریان اصلی را مورد ارزیابی قرار داده‌اند؛ مانند (دشت‌گرد و هم‌کاران، ۱۴۰۰) و (ووثوقی و شیخون، ۱۳۹۰). برخی دیگر مارکسیزم و لیبرالیزم را به‌گونه‌ی کاربردی مقایسه کرده‌اند، بدون این که به نقد فرانظری آن دو پرداخته باشند؛ مانند (محمدی، ۱۳۹۳) و (اشلوقی، ۱۳۸۳). برخی دیگر یا به روش‌شناسی نظریه‌های روابط بین‌الملل تمرکز کرده‌اند؛ مانند (کاویانی و شیده‌شادلو، ۱۳۹۵) و یا هم، به نقد هستی‌شناسی نظریه‌ی خاصی تمرکز کرده‌اند؛ مانند (فیروزآبادی و جعفری، ۱۳۹۶). برخی دیگر نیز به نقد و یا مقایسه‌ی نظریه‌ی لیبرالیزم و دیدگاه اسلام پرداخته‌اند، بدون این که مقایسه‌ی بین‌پارادایمی میان لیبرالیزم و مارکسیزم، این دو رقیب عمده در تمامی حوزه‌ها از سطح نظری تا عملی انجام دهند؛ مانند (رضوانی و عزتی‌راد، ۱۳۹۹) و (ابراهیمی و هم‌کاران، ۱۳۹۳).

پس از بررسی‌های یادشده، یافته‌های به‌دست‌آمد، حاکی از آن است که هیچ مقایسه‌ی انتقادی میان لیبرالیزم و مارکسیزم در سه حوزه‌ی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی به زبان پارسی صورت نگرفته است؛ ازاین‌رو، این پژوهش در پی آن است که مبانی فلسفی (فرانظری) مارکسیزم و لیبرالیزم را به‌گونه‌ی بین‌پارادایمی (نقد یکی از چشم‌انداز آن دیگری) مقایسه کرده و تفاوت‌ها و شباهت‌های مبانی فرانظری آن دو را روشن نماید.

اگرچندی هم لیبرالیزم و هم مارکسیزم باورمند به بهبود جامعه بوده و نگاه شان به پیش رفت انسان خوش بینانه است، مگر هر کدام شناخت خود را از سامان دادن به جامعه در مقایسه با رقیب خود به تر می داند؛ از این رو، در این نوشته کوشش می شود هردو هدف را همزمان در سه بُعد هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی مورد سنجش و ارزیابی قرار داده، برتری ها و کاستی های هر یک را از یک سو در توصیف پدیده های بین المللی و از سوی دیگر در امکان تغییر جهان بین الملل بسنجد. افزون بر این موارد، به صورت ضمنی تلاش خواهد شد تا انسجام درونی (منطقی) گزاره ها و امکان آزمون پذیری آن ها را نیز از چشم دور نداشته باشد. این مقاله از روش تحلیل محتوای تفسیری در تجزیه و تحلیل داده استفاده می نماید.

اهمیت پژوهش کنونی از آنجایی آغاز می شود که با فهم مزایا و کاستی های آن دو پارادایم در روابط بین الملل می توان در نظریه پردازی روابط بین المللی کشور بهره برد و پیش فرض های علمی- فلسفی و حتی تاریخی- تمدنی خود را خوب ارزیابی و بازنگری کرد. این امر می تواند به ساخت و تولید نظریه به تر و کارآمدتر یاری رساند.

این پژوهش به گونه ای سازمان دهی شده است که در آغاز هستی شناسی مارکسیزم و لیبرالیزم را در چهار مورد بررسی نموده، پس از آن معرفت شناسی هردو را می سنجد و سپس، روش شناسی هردو را مقایسه می نماید. پژوهش حاضر با یک نتیجه گیری مقایسه ای به پایان می رسد.

۲. هستی شناسی: واقعیت بین المللی چیست؟

هستی شناسی شاخه ای از فلسفه است که به مطالعه آن چه هست می پردازد. در واقع، فهم وجود و صورت های گوناگون هستی هدف اصلی آن است (سلیمی، ۱۳۹۸: ۲۱). هر تئوری، هستی شناسی خاص خود را دارد و هستی شناسی تئوری به چیزهایی اشاره دارد که تئوری باورمند به وجود آن ها است (دشت گرد و هم کاران، ۱۴۰۰: ۴۱). هنگامی که به امر بین المللی و به عناصر سازنده و وجودی در حوزه بین المللی می اندیشیم (یورگنسن، ۱۴۰۲: ۳۷)؛ پس اگر هستی شناسی مطالعه هستی / وجود چیزی است، «پرسش از هستی شناسی، پرسش از چیستی است و ماهیت و شکل واقعیت اجتماعی را نشانه می رود؛ یعنی بررسی می کند که واقعیات اجتماعی فی نفسه وجود دارند، یا باز نمایی شده اند» (محمدپور، ۱۳۹۶: ۱۹). هستی شناسی «فلسفه وجود است که ماهیت و واقعیت موضوع مطالعه بین المللی را بررسی و واکاوی می نماید. در هستی شناسی پرسش هایی از این قبیل مطرح اند: چه چیز وجود دارد؟ از چه اجزایی تشکیل یافته است؟ پدیده های اجتماعی واقعی و مشاهده پذیر هستند؟ در تحلیل پدیده ها و رخدادها گوناگون فرد و کارگزار مهم اند یا کلیت اجتماعی و ساختار آن؟ (سلیمی، ۱۳۹۸: ۲۱). در حوزه هستی شناسی روابط بین الملل، چهار موضوع مورد مطالعه قرار می گیرد: «ماهیت

واقعیت، کنش‌گران بین‌المللی، علیت و روابط علی و مسأله ساختار-کارگزار در نظریه/نظریه‌های روابط بین‌الملل» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۱).

۲-۱. ماهیت واقعیت بین‌المللی

در برخورد با واقعیت چشم‌اندازهای زیادی وجود دارد: ۱. برخی واقعیت را بیرون از ذهن می‌دانند؛ ۲. برخی بر ذهنی بودن واقعیت تأکید می‌کنند؛ ۳. برخی دیگر هم بر میان‌ذهنی بودن واقعیت تأکید کرده و آن را امر اعتباری می‌دانند؛ ۴. برخی‌های دیگر، بر یکی بودن جهان عین و ذهن باور دارند؛ ۵. گروهی هم هستند که به رابطه دیالکتیکی این دو پافشاری می‌کنند.

هم لیبرال‌ها و هم مارکسیست‌ها در این که واقعیت بیرون از ذهن وجود دارد، هم‌رأی هستند. گرچه از دید فلسفی مارکسیست‌ها در مقایسه با لیبرال‌ها مادی‌گرا هستند و لیبرالیزم نگرش نسبتاً معناگرایانه دارد، مگر لیبرال‌های مدرن این گونه نیستند و به واقعیت بیرون از ذهن انگشت تأیید می‌گذارند (دشت‌گرد، ۱۴۰۰: ۴۳). لیبرال‌ها چند واقعیت بین‌المللی را قبول دارند: اول این که روابط بین‌المللی تک‌بعدی نیست، پس نمی‌توان آن را به روابط سیاسی یا نظامی فروکاست، بل که روابط حقوقی و فرهنگی نیز مهم‌اند. دوم این که روابط بین‌الملل محصول بازی‌گران متکثر است، نه دولت‌ها و نه شرکت‌ها همه‌کاره هستند، بل که بازیگران زیادی‌اند که در این میان نقش برجسته را افراد دارد. سوم این که جنگ نتیجه بیماری است (قوام، ۳۹۷: ۲۸۲) و صلح امر انسانی، زیرا هماهنگی منافع وجود دارد؛ از این رو، تجارت می‌تواند بر مملی‌گرایی که شکل خاصی از بیماری است، غلبه کند و به هم‌گرایی انسان‌ها کمک نماید (میزس، ۱۴۰۰: ۱۴۷-۱۴۹). چهارم این که انسان‌ها تمایل به‌خوبی دارند، لیکن نظام‌ها و قوانین غیردموکراتیک سبب می‌شود که آن‌ها جنگ را ترجیح بدهند (برچیل، ۱۴۰۰: ۹۲). همه این موارد را می‌توان در پنج ویژگی خلاصه کرد: اول این که لیبرال‌ها به عقل آدمی ایمان دارند که به دیدگاه لاک می‌رسد؛ دوم این که به پیش‌رفت تاریخی به‌گونه خطی باور دارند؛ سوم این که به پیوند جامعه و دولت باور دارند و از دید آن‌ها رابطه نزدیکی میان امر داخلی و بین‌المللی وجود دارد که به کانت می‌رسد؛ چهارم این که وابسته‌گی متقابل میان دولت‌ها جنگ را کاهش می‌دهد (جکسون و سورنسون، ۱۴۰۱)، که به ریکاردو می‌رسد؛ پنجم این که نهادها می‌توانند انارشی را کاهش دهند که به کوهن برمی‌گردد (یورگنسن، ۱۴۰۲: ۱۰۷-۱۰۹).

مهم‌ترین نقدی که در این زمینه از سوی مارکسیست‌ها به این تئوری وارد می‌شود، این است که به‌رغم این که لیبرال‌ها به واقعیت بین‌المللی باور دارند، واقعیتی که آن‌ها می‌بینند با منافع طبقاتی آن‌ها گره خورده و در نتیجه، از یک‌سو عینی نیست و از سوی دیگر نمی‌تواند به تغییر نظام بین‌الملل کمک نماید؛ از این رو، افزون بر غیرواقعی بودن، ناعادلانه نیز می‌باشد؛ زیرا، اول این که عقل آدمی

ذاتی نیست و تربیت و آموزش خانواده گی به تنهایی تعیین کننده نیستند، بل که ساختار اجتماعی که فرد و خانواده در آن حضور دارند، تعیین کننده است. مارکس گفته است: هستی اجتماعی تعیین کننده شعور اجتماعی است، نه برعکس؛ پس در یک رژیم آموزشی لیبرالی کسی نمی تواند تربیت ضد لیبرال ببیند، مگر این که به آگاهی از شرایط خویش برسد. دوم این که مارکسیست ها هم به پیش رفت تاریخی به گونه خطی باور دارند، منتها با این تفاوت که پیش رفت را تک بعدی نمی بیند، بل که پیش رفت را محو «از خود بیگانه گی» انسان می دانند که با پیش رفت در لیبرالیزم تفاوت آشکار دارد. از دید مارکسیزم گذر از جهان سرمایه داری به جهان کمونیزم ممکن است و جهان به آن سو خواهد رفت؛ زیرا سرمایه داری گورکن خویش است (لینکلتر، ۱۴۰۰: ۱۶۵). چون زیاده خواهی سرمایه داری آن را به سمت نابودی سوق خواهد داد. سوم این که مارکسیست ها، به پیوند جامعه و دولت باور دارند؛ مگر بحث داخلی و بین المللی اهمیت چندانی ندارد، موضوع اصلی طبقه است، نه دولت. از دید مارکسیزم، واژه داخلی و خارجی به نابرابری داخلی و نابرابری جهانی سرپوش می گذارد و ذهن را از اصل موضوع منحرف می سازد؛ زیرا، بر بنیاد یافته های گالتونگ و والرشٹاین، میان طبقه مسلط در مرکز و طبقه مسلط در پیرامون، هم بسته گی منافع وجود دارد و سخن از منافع ملی گفتن بی معناست، به جای آن منافع طبقاتی گویاتر و معنادارتر است. خلاصه کلام، منافع ملی افسانه ایدئولوژیک طبقه حاکم است (هرینگ، ۱۴۰۰: ۷۹). هردو پارادایم در چهارمین موضوع نیز اختلاف دید دارند. مارکسیست ها این فرض که وابسته گی متقابل میان دولت ها جنگ را کاهش می دهد، قبول ندارند و از دید آن ها وابسته گی در سطح طبقات رخ می دهد؛ یکی وابسته گی متقابل نامتقارن میان طبقه مسلط کشور مرکز با طبقه مسلط کشور پیرامون است و دیگری وابسته گی همیشہ گی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشوری ضعیف به کشورهای قوی (برچیل، ۱۴۰۰: ۹۷)، که ناشی از رابطه نخست است. مارکسیست ها موضوع پنجم را مبنی بر این که نهادها می توانند انارشی را کاهش دهند، گونه دیگری می فهمند. از دید مارکسیست ها، اول این که انارشی وجود ندارد و روابط بین الملل به گونه فرادست و فرودست سازمان دهی شده است (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۴: ۱۸۶)؛ اگر هم فرض را بر وجود آن بگیریم، دلیل آن منافع متعارض کشورهای مسلط و کشورهای مغلوب است؛ زیرا، کشورهای فقیر همیشہ مورد بهره کشی قرار گرفته اند و منافع آن ها با منافع کشورهای ثروتمند سازگاری ندارد. از سویی هم، کشورهای ثروتمند برای ایجاد بازارها وارد کشمکش و رقابت و گاهی جنگ می شوند که ناشی از زیاده خواهی آن ها است. همان گونه که از زبان مارکس می خوانیم: «جوهره سرمایه داری عطش شدید به فرو ریختن هر مانع دادوستد، تسخیر کل زمین برای بازار خود، و امحای جبر فاصله از راه به حداقل رسانیدن زمان و جابه جایی از یک مکان به مکان دیگر است» (لینکلتر، ۱۴۰۰: ۱۷۱).

واقعیت بین‌المللی ازدید مارکسیزم، گونه‌ی دیگری است. اول این که به‌رغم وجود سایر واقعیت‌های بین‌المللی، تنها یکی از آن‌ها بنیادین است که از آن به‌عنوان روابط مادی تولید یاد می‌شود. روابط تولید کاملاً مادی (چه فنی چه اجتماعی) و عینی است و ویژه‌گی تعیین‌کننده‌گی دارد (هارنکر، ۱۴۰۰: ۳۷-۵۶). دوم این که این ساختار جهان سرمایه‌داری و در خدمت طبقه‌ی خاص است. منافع ملی امر پوچ و بی‌معناست و باید از منافع طبقه سخن گفت (برچیل، ۱۴۰۰: ۱۰۷). سوم این که جنگ لزوماً امر مزمومی نیست. جنگ در برابر استثمارکننده‌گان امر الزامی است (گریفیتس و هم‌کاران، ۳۹۳: ۲۸-۲۹). چهارم این که در جهان مدرن منافع طبقه و دولت باهم گره خورده است و باید از دولت سرمایه‌داری سخن گفت (لی سنس، ۱۴۰۱: ۱۳۱). پنجم این که جهان قابل تغییر است و این تغییر به دست یک طبقه‌ی کارگر جهانی ممکن است. تا زمانی که این طبقه شکل نگیرد و موجودیت نیابد، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری جای خود را به شیوه‌ی انسانی‌تر و عادلانه‌تر نخواهد داد و در نتیجه، جهان هم‌چنان نابرابر خواهد بود.

لیبرالیزم بر این پنج واقعیت مورد اشاره‌ی مارکسیزم نقدهای خود را وارد می‌داند. از چشم‌انداز لیبرالی، جهان بین‌الملل قابل فروکاهیدن به روابط تولید سرمایه‌داری جهانی نیست؛ زیرا، این یکی از واقعیت‌های بی‌شمار بین‌المللی است. این نگرش در لیبرال‌ها از کثرت‌گرایی هستی‌شناختی آن‌ها برمی‌خیزد. دومین نقد لیبرال‌ها بر مارکسیست‌ها موضوع طبقه است. لیبرال‌ها بنابر ماهیت تئوری شان، باور دارند که ما طبقات گوناگون داریم و به پی‌روی از ماکس وبر، منزلت اجتماعی را هم طبقه در نظر می‌گیرند، بدون این که بر نقش بنیادی‌تر یکی بر دیگری حکم نمایند؛ از همین رو، به جای منافع ملی دولت‌های لیبرال از منافع همه‌گانی شامل افراد و گروه‌ها حرف می‌زنند که این از مارکسیست‌ها گنگ به نظر می‌رسد (برچیل، ۱۴۰۱: ۱۹۸-۱۹۹ و ۲۷۶). سومین نقد لیبرال‌ها بر مارکسیست‌ها موضوع جنگ است. مارکسیست‌ها جنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و به‌عنوان یک واقعیت به رسمیت می‌شناسند؛ درحالی که لیبرال‌ها آن را انحراف و بیماری دانسته (برچیل، ۱۴۰۰: ۱۴۸) محصول ملی‌گرایی افراطی قلم‌دادش می‌کنند و بر هم‌سویی منافع آن‌گونه که اسمیت و ریکاردو باور داشتند، تأکید می‌کنند؛ درحالی که کارل پولانی و سایرین نشان دادند که میان دو گونه دولت سرمایه‌دار و دولت فقیر این هم‌سویی فرض غلطی است (برچیل، ۱۴۰۰: ۱۶۸-۱۹۸) و در نتیجه، جنگ میان این‌ها امر حتمی است. این در نوشته‌های ای. اچ. کار. بیش‌تر برجسته است. موضوع دیگر، تغییرپذیری جهان روابط بین‌الملل است. هردو باور دارند که این جهان قابل تغییر است، مگر لیبرال‌هایی مانند فوکویاما این جهان را محکوم به سمت پایان تاریخ می‌دانستند که در آن ارزش‌های لیبرالی بر کل زمین چیره خواهد شد. کتاب پایان تاریخ به روشنی متأثر از هگل به چنین فرجامی تأکید کرده است (فوکویاما، ۱۳۹۵).

۲-۲. کنش‌گر بین‌المللی

از دید روابط بین‌الملل، کنش‌گر به شخص حقیقی یا حکمی (مانند افراد، گروه‌ها، شرکت‌ها، دولت‌ها و...) گفته می‌شود که توانایی تأثیرگذاری بر امور بین‌الملل را داشته باشد. به کنش‌گر می‌توان از چشم‌انداز اقتصادی، اجتماعی (شامل پیشااجتماعی و اجتماعی) و یا روان‌شناختی نگاه کرد. از دید اقتصادی، کنش‌گران بین‌المللی موجودات اقتصادی هستند و با منطق سود و زیان رفتار می‌کنند. از دید اجتماعی، کنش‌گران یا به‌صورت پیشااجتماعی موجوداتی ذره‌یی و عاقل با هویت و منافع پیشینی هستند و مبتنی بر منطق نتیجه در پی پیشینه‌سازی منافع خود در محیط راه‌بردی روابط بین‌الملل هستند؛ یا هم ماهیت و هیئت اجتماعی دارند و براساس منطق اقتضا و استدلال در صدد تأمین منافع مناسب، موجه و مشروع خود هستند (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۱). یا که نه، کنش‌گران بین‌الملل موجودات روان‌شناختی هستند که در صدد کسب اعتبار هستند، تا بتوانند کم‌بودهای خود را جبران نمایند (هاوتن، ۱۳۹۸: ۱۰۲).

زمانی که لیبرالیسم و مارکسیزم بررسی شود، دیده می‌شود که لیبرالیسم بر انسان اقتصادی تأکید می‌کند و بر مبنای تعریف از انسان عقلایی، بازی‌گران بین‌المللی را انسان‌هایی می‌داند که از یک‌سو توان تشخیص سود و زیان خود را دارند و از سوی دیگر، این انسان‌ها از میان گزینه‌های گوناگون، گزینه‌یی را انتخاب می‌کنند که زیان حداقلی و سود حداکثری داشته باشد (دشت‌گرد، ۱۴۰۰: ۴۶ و ۴۹). برعکس و جالب‌توجه^۱، این‌که مارکسیزم کنش‌گر را موجود اقتصادی- اجتماعی می‌داند. مارکسیزم از آن‌جا کل‌نگر است، به کنش‌گر بین‌المللی به‌عنوان موجود اقتصادی که در یک روابط اجتماعی تولید در سطح بین‌المللی کنش انجام می‌دهد، نگاه می‌کند. روابط تولیدی که در دنیای جهانی شده به یک طبقه فرصت‌مانور داده و این امتیاز را از طبقه دیگر گرفته است. طبقه اولی، فرادست و طبقه دوم، فرودست است. مارکسیزم عقلایی‌بودن انسان را در شرایط نابرابر به رسمیت نمی‌شناسد و آگاهی را ناشی از شرایط اجتماعی می‌داند. چنان‌که مارکس گفته است: شیوه تولید در زنده‌گی مادی سرشت فرایندهای اجتماعی، سیاسی و معنوی زنده‌گی را محدود و مشروط می‌سازد. این خودآگاهی انسان‌ها نیست که هستی اجتماعی شان را تعیین می‌کند، بل که برعکس، این هستی اجتماعی آن‌هاست که خودآگاهی آن‌ها را شکل می‌دهد (مارکس، به نقل هرینگ، ۱۴۰۰: ۸۹) و نیز (وولگار، ۱۴۰۰: ۴۲-۴۳). برای نمونه، آن‌کس که ۱۶ ساعت کار می‌کند تا زنده بماند، و ۸ ساعت دیگر می‌خواهد، از کجا زمان لازم برای فکر کردن دارد؟ در نتیجه، طبقه کارگر فکر استراتژیک را از دست می‌دهد و و این نابرابری را بازتولید می‌کنند.

^۱ جالب‌توجه از این‌رو که در تفکر مارکسیستی، اقتصاد (روابط تولید) بر همه ابعاد زنده‌گی مقدم است و به مثابه زیربنا عمل می‌کند.

۲-۳. علّت در امور بین‌المللی

بحث علّت، یکی از مباحث مهم هستی‌شناسی هر تئوری اجتماعی است. این بحث، در تاریخ معرفت بشری پیشینه درازی دارد و تا زمان افلاتون و ارسطو می‌رسد؛ مگر، پس از رنسانس و انقلاب‌های علمی در دوره مدرن، به‌گونه جدّی مطرح شد و از راه شاخه تجربه‌گرایی فلسفه و علوم اجتماعی به سده نوزدهم و بیستم رسید. اگوست کنت، که از آن به‌عنوان پدر اثبات‌گرایی در سیاست و جامعه‌شناسی یاد می‌شود، علّت را در بررسی‌های علوم اجتماعی رسمیت بخشید و پس از آن در سده بیستم، به‌ویژه در انقلاب رفتاری نیمه دوم سده بیستم، به یکی از مهم‌ترین مباحث در علوم اجتماعی مطرح گردید؛ زیرا، از ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به این سو یک فعالیت/ کار، زمانی علمی به‌شمار می‌آمد که از علوم طبیعی پی‌روی می‌نمود (دهقانی‌فیروزآبادی و دشت‌گرد، ۱۳۹۸: ۱۰۳-۱۰۶). از میان نهله‌های گوناگون فلسفه علم، اثبات‌گرایی سردمدار علّت و مباحث مرتبط به آن بوده و علم را تبیین روابط علی میان پدیده‌ها تعریف می‌نماید. خلاصه سخن این که در موضوع علّت، اثبات‌گرایی قائل به وجود قوانین و روابط علی میان پدیده‌ها می‌باشد. تفسیرگرایی این قوانین را انکار می‌کند. سازهانگاری به روابط تکوینی باور دارد و واقع‌گرایان انتقادی علّت را فراتر از تقارن برده و برای آن سازوکارهای پیچیده و چندلایه‌ی را معرفی می‌کنند (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۱).

زمانی که به دو اندیشه بین‌المللی، یعنی مارکسیزم و لیبرالیزم نگاه می‌شود، تفاوت‌های مهمی را می‌توان در هستی‌شناسی این دو یافت. لیبرالیزم کلاسیک، یعنی بین‌الملل‌گرایی لیبرال، تفسیرگراست؛ درحالی که نهادگرایی نئولیبرال، اثبات‌گراست. از آن جا که لیبرالیزم در روابط بین‌الملل بیش‌تر بر آرای نهادگرایان لیبرال و هم‌تایان دیگر شان تمایل یافته است، به پی‌روی از نظریه‌پردازان انتقادی ما لیبرالیزم را اثبات‌گرا قلم‌داد می‌کنیم؛ زیرا، لیبرالیزم نئولیبرال باورمند است که میان پدیده‌های اجتماعی رابطه علی وجود دارد و با کشف این رابطه به مثابه قانون علی، می‌توان روابط بین‌الملل را درک کرد (دهقانی‌فیروزآبادی و دشت‌گرد، ۱۳۹۸: ۱۱۰). در حالی که مارکسیزم در موضوع علّت، به واقع‌گرایی انتقادی نزدیک‌تر بوده و نئومارکسیست‌ها تمایل به سمت تفسیرگرایی دارند. نمونه‌های آن گرامشی‌ایسم، هابرماس و مکتب فرانکفورت است؛ درحالی که نظریه نظام جهانی و نظریه‌های دیگر در زمینه رابط بین‌الملل با محتوای واقع‌گرایی انتقادی هم‌خوان است. گرچه، واقع‌گرایی انتقادی با آرای باسکار در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی مطرح شد، ولی جهت‌گیری هستی‌شناسانه مارکسیزم با واقع‌گرایی انتقادی قابل توضیح‌تر است (اولمن، ۱۴۰۱: ۲۵۰-۲۶۰). برای نمونه، واقع‌گرایی انتقادی از سه لایه واقعیت حرف می‌زند: امر تجربی، امر حقیقی و امر واقعی. این واقع‌گرایی پس‌وند اجتماعی دارد که سبب می‌شود موضوعات اجتماعی در روابط بین‌الملل نیز در نظر گرفته شوند؛ از همین‌رو، به آن واقع‌گرایی عمیق هم گفته‌اند. واقع‌گرایی عمیق در مقابل واقع‌گرایی

سطحی، عینیت گرای صرف نیست، بل کہ افزون بر آن، بہ لایہ ہای عینیت باور دارد. یعنی لایۂ تجربی، لایۂ حقیقی و لایۂ واقعی (باسکار بہ نقل از محمدپور، ۱۳۹۸: ۱۲).

تفسیر جدید ماتریالیزم تاریخی از این رو با لایہ بندی واقع گرایی انتقادی سازگار است، کہ می گوید «روابط تولید مادی را نباید بہ سطح روابط فنی، یعنی تا سطح تقسیم فنی کار فروکاهید» (ہارنکر، ۱۴۰۰: ۳۷-۵۶). بل کہ تقسیم فنی کار متناسب با روابط اجتماعی تولید است. بہ این معنا کہ لایۂ تجربی تئوری واقع گرایی انتقادی با تقسیم فنی کار و لایۂ واقعی تئوری با روابط اجتماعی تولید سازگار است.

در مقام نتیجہ گیری باید گفت: علیت برای لیبرال ها، کاملاً عینی و با الگو برداری از علوم طبیعی متناسب با انقلاب رفتاری است؛ درحالی کہ علیت برای مارکسیست ها، افزون بر مادی بودن و عینی بودن، بُعد عمیق تری دارد، کہ ریشہ در روابط اجتماعی تولید در سطح ملی و بین المللی دارد، کہ آن را بہ ہستی شناسی واقع گرایی انتقادی گرہ می زند.

نکتہ آخری کہ لازم است در مقام مقایسہ لیبرالیزم و مارکسیزم در نظر گرفته شود، این است کہ مارکسیست ها علیت را بہ رغم این کہ بُعد اجتماعی می دهند و لایہ هایی از واقعیت را در سطح بین المللی بہ رسمیت می شناسند، در نہایت بہ تعین بخشی روابط تولید در نظام سرمایہ داری جہانی تأکید می کنند؛ درحالی کہ لیبرال ها بہ علیت نگاہ تکثرگرایانہ دارند و باور دارند کہ علت های زیادی می تواند بہ مسئلہ بین المللی شکل دہد. یا بہ سخن دیگر، لیبرال ها بہ علت های افقی تمرکز کردہ اند و مارکسیست ها بہ علت های عمودی.

۲-۴. مسئلہ ساختار-کارگزار

چہارمین موضوع مهم در ہستی شناسی نظریہ های علوم اجتماعی و سیاسی، مسئلہ ساختار-کارگزار است. سہ سمت گیری عمدہ درباره روابط ساختار با کارگزار وجود دارد: فردگرایی، کل گرایی و رابطہ گرایی. فردگرایی، اصالت را بہ سوژہ انسانی می دہد. واحد تحلیل در سطح فردی؛ ذہن، نفس، کنش عقلانی و رفتار انسانی است. کل گرایی، تقدم را بر ساختار می دہد و کل های اجتماعی، مانند ساختار نظام بین المللی، ساختار نظام جہانی، سرمایہ داری جہانی و نہادہای بین المللی را تعیین کنندہ می داند. رابطہ گرایی، بہ هیچ یک تقدم ہستی شناسی نمی دہد، بل کہ بہ رابطہ دوسویہ ہردو باور دارد کہ متقابلاً ہم دیگر خود را قوام می بخشند (دہقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۱).

حال زمانی کہ بہ دیدگاہ لیبرالیزم و مارکسیزم نگاہ شود، دیدہ می شود کہ لیبرال های کلاسیک، کارگزار محور هستند؛ درحالی کہ نہادگرایان نئولیبرال، ساختار محوراند. بدین معنا کہ نہادگرایان نئولیبرال، باتوجہ بہ انقلاب رفتاری و مُد روزشدن علم گرایی در دوران جنگ سرد مطرح شد. در

مارکسیزم هم موضوع با اندکی تفاوت شبیه است. مارکسیست‌های کلاسیک به‌رغم تعیین‌کننده‌گی ساختار، تا اندازه‌ی به کارگزار نقش قائل هستند. تا جایی که نئین می‌گوید، مارکس میان اخلاق و جبرگرایی به نفع اخلاق فیصله می‌کند (هارنکر، ۱۴۰۰: ۲۱۸). این دقیقاً همان چیزی است که لوی آلتوسر از آن به‌عنوان مارکسیزم انسان‌گرا یاد می‌کند، که بیش‌تر از دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی مارکس بیرون می‌آید (ن.ک کمال پولادی، ۱۴۰۱) و در نئومارکسیزم (نظریه‌های انتقادی) خود را نشان داده است؛ درحالی که مارکسیزم در روابط بین‌الملل ساختارگراست. تئوری وابسته‌گی، تئوری امپریالیزم، تئوری نظام جهانی و سایر تئوری‌های مارکسیستی در روابط بین‌الملل، ساختارگرا هستند.

پس، اگر هردو گروهی از نظریه‌های لیبرالی و مارکسیستی جدید ساختارگرا هستند، در موضوع ساختارگرایی تفاوت شان در چیست؟ به‌نظر می‌رسد عمده‌ترین تفاوت شان در این است که ساختار برای لیبرال‌ها همان نهادهای بین‌المللی هستند که از دید آن‌ها ماهیت مستقل داشته و مستقل از به‌وجودآورنده‌گان شان کار می‌کنند و نقش تعیین‌کننده دارند؛ درحالی که ساختارهای بین‌المللی (شامل نهادها، سازمان‌ها، شرکت‌ها و...) برای مارکسیست‌ها از به‌وجودآورنده‌گان شان مستقل نبوده و در خدمت منافع به‌وجودآورنده‌گان شان (طبقه حاکم) قرار دارند. به‌وجودآورنده‌گان آن‌ها کسی نیست جز طبقه فرادست جهانی؛ از این‌رو، ساختار جهانی، سلسله‌مراتبی و نابرابر است (اسمیت، عمادالانیس و فاراندس، ۱۳۹۲: ۴۲-۴۳).

تفاوت دوم این دو دیدگاه در این است که لیبرال‌ها این ساختارها را عقلانی و در خدمت جهان و نظم می‌دانند؛ درحالی که این ساختارها برای مارکسیست‌ها غیرعادلانه، نابرابر و غیرانسانی بوده و تغییر آن‌ها به رهایی و عدالت کمک می‌کند. مارکسیست‌ها باور دارند که طبقه ثروت‌مند جامعه با استفاده از قدرت هژمونیک رژیم لیبرال به دنبال طبیعی نشان‌دادن این نابرابری است و این نهادها را مستقل از منافع به‌وجودآورنده‌گان آن می‌داند که در عمل چنین نبوده و صرفاً فریب ایدئولوژیک است (لی‌سنس، ۱۴۰۱: ۱۲۴). یکی از نقدهای مهم لیبرال‌ها به این‌ها این است که ساختارگرایی جبرباورانه اجازه تغییر را که مارکسیزم به آن دل خوش کرده است، نمی‌دهد.

۳. معرفت‌شناسی: چه‌گونه می‌دانیم؟

اگر معرفت‌شناسی را دانشی مربوط به هستی یا واقعیت بدانیم (کورکی و وایت، ۱۳۹۶: ۴۶). معرفت‌شناسی می‌پرسد، اگر پدیده واقعی و مشاهده‌پذیر برای شناخت وجود دارد، چه‌گونه می‌توان آن را شناخت؟ اگر پدیدارها برساخته ذهن انسان‌ها هستند، چه‌گونه می‌توان آن‌ها را دریافت؟ شناخت ما از پدیده‌های اجتماعی تا کجا و در چه بستری معتبر است؟ (سلیمی، ۱۳۹۸: ۲۲). عنصر

معرفت شناسی ناظر بر مطالعه و تبیین امکان شناخت و چہ گونه گی حصول آن، ماہیت نظریہ و دانش روابط بین الملل، منابع و ابزار شناخت، متعلق شناخت، ملاک و معیارهای صدق و کذب و چہ گونه گی آزمون، اعتباریابی و ارزیابی نظریہ های روابط بین الملل موجود و مطلوب است» (دہقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۱-۲۲).

معرفت شناسی می پرسد: آیا معرفت ہم مانند واقعیت (کہ موضوع مطالعہ هستی شناسی است)، عینی است، بین-ذهنی است و یا ذهنی؟ برخی مانند رفتارگرایان دانش را عینی و آزمون پذیر می دانند. برخی دیگر آن را ذهنی و برخی ہم آن را بین-ذهنی می دانند؛ از این رو، سہ دیدگاه بنیادین در حوزہ معرفت شناسی مطرح است: نظریہ تناظری صدق، نظریہ ہم سازی و نظریہ کاربردی. نظریہ تناظر صدق، بہ معرفت متناظر با واقعیت باور دارد. لیبرال های امروزی ہم مانند رئالیست ها چنین دیدگاهی دارند؛ چون افزون بر باورمندی شان بہ انسان اقتصادی، دومین علت نام گذاری لیبرال ها زیر عنوان خردگرا، موضع گیری بازنمایی انگار است؛ زیرا، خردگرایی عنیت را بہ رسمیت می شناسد و عینیت با دوگانہ نگاری ہم راه است (وولگار، ۱۴۰۰: ۵۶).

نظریہ سازواری و یا انسجام کہ بہ منطق درونی گزارہ ها تمرکز می کند، و بہ دو صورت قابل دستہ بندی است: یکی بر حسب نقشی کہ در این نظریہ ها بہ دلایل نسبت داده می شود و دیگری بر حسب ماہیت این دلایل. از دید نقشی کہ در دلیل دارند، بہ دو بخش ایجابی و سلبی تقسیم می شوند و از دید ماہیت دلایل بہ خطی و کل نگرانہ قابل تقسیم است (کولاک و کراز، ۱۳۸۵: ۱۵۸-۱۹۲). بہ نظر می رسد نظریہ سازواری را ہم مارکسیست ها و ہم لیبرال ها باور داشته باشند؛ زیرا، بہ انسجام گزارہ ها تمرکز می کند کہ ہردو بہ آن باورمند هستند. با این تفاوت کہ دیالکتیک ماتریالیستی لزوماً از نظریہ سازواری متعارف در معنای لیبرالی آن پی روی نمی کند. حداقل گونه خطی آن را مارکسیست ها نمی پذیرند. مگر نظریہ کاربردی را مارکسیست ها در مقایسہ با لیبرال ها جدی تر می گیرند. این گونه نیست کہ لیبرال ها بہ کارآمدی نظریہ روابط بین الملل متعهد نباشند، لیکن جدی گرفتن کارآمدی و کاربردپذیری این دیدگاه نزد مارکسیست ها از تعہد ہنجاری آن ها برای تغییر وضع موجود نشأت می گیرد. نزد مارکسیست ها، کارآمدی بہ اندازہ توصیف کنندہ بودن و انسجام درونی داشتن مہم است. از این جهت کہ نظریہ صرفاً ابزار توصیف جہان نیست، بل کہ بہ سخن مارکس، ابزاری برای تغییر جہان ہم هست؛ ابزاری کہ از یک سو ناعادلانہ بودن ساختار نظام سرمایہ داری را نشان دہد و از سوی دیگر، امکان فرارفتن و تغییر آن را نیز نشان دہد و ممکن سازد. چنان کہ مارکس گفتہ است: «هدف نظریہ و کنش سیاسی فہم و کمک بہ ایجاد جہانی است کہ آدمیان در آن بتوانند تحت شرایطی کہ خودشان بر می گزینند، چیزی بیش از آن چہ تاریخ شان می سازد، بسازند و نقش بیش تری در ساختن تاریخ خود ایفا نمایند» (لینکلتر، ۱۴۰۰: ۱۹۱). سہ

موضوع در معرفت‌شناسی نظریه‌های روابط بین‌المللی، از جمله مارکسیزم و لیبرالیزم، مهم‌اند: ارزش‌شناختی، جامعه‌شناختی و غایت‌شناختی.

۳-۱. ارزش‌شناسی نظریه

یکی از مهم‌ترین مسائل در معرفت‌شناسی، رابطه ارزش و واقعیت است. به این معنا که واقعیت آن گونه که هست به چشم ما خود را نشان می‌دهد، یا که این واقعیت متأثر از ارزش‌هایی است که پیش‌فرض‌های پژوهش‌گر را می‌سازند. رابطه بین ارزش و شناخت را هیچ فردی در معرفت‌شناسی به اندازه ایمانوئل کانت به خوبی نپرداخته و حل نکرده است. او می‌گوید ذهن انسان فقط جهان خارج را بازتاب نمی‌دهد، بل که خود در تشکیل شناسایی سهم عمده دارد و این خود انسان است که داده‌های خارجی را سروسامان می‌بخشد (مجتهدی، ۱۴۰۱: ۲۴). از دید کانت، جهان فی‌نفسه قابل شناخت نیست و صرفاً بازنمودهای جهان را می‌توان شناخت (کانت: ۱۳۸۹: ۳۵ و ۳۹). واقعیت و نظریه رابطه قوام‌بخش دارند و یکی بدون دیگری نمی‌تواند به شناخت کمک کند. یا به سخن خود کانت، مفاهیم بدون مشاهدات تجربه تهی و مشاهدات تجربی بدون مفاهیم کور اند (کانت: ۱۳۸۹).

در موضوع ارزش‌شناسی، لیبرالیزم و مارکسیزم جهت‌گیری کاملاً متفاوت از یک‌دیگر دارند. لیبرالیزم اواخر سده بیستم و اوایل سده بیست و یکم به‌رغم انتقادهای تأمل‌گرایی هم‌چنان معرفت‌شناسی پوزیتیویستی را حفظ کرده و به جدایی ارزش‌های پژوهش‌گر، محیط کار علمی و جامعه او از تولید نظریه و شناخت باور دارد (دشت‌گرد و هم‌کاران، ۱۴۰۰: ۵۵). لیبرال‌های امروزی با توجه علم‌گرایی دوره جنگ سرد و پس از آن، باور دارند که دانش روابط بین‌الملل به‌عنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی، زمانی علم است، که از علوم طبیعی پی‌روی کرده و بی‌طرفانه و مبتنی بر عینیت علمی به دست آید. پژوهش‌گر هم در مقام گردآوری و هم در مقام تحلیل و تجزیه داده‌ها، باید بی‌طرفی خود را حفظ نماید. مارکسیزم گرچه علم‌گرایی را نفی نمی‌کند (حداقل در دیدگاه آلتوسر و متفکران متأثر از آن) مگر به عینیت در مفهوم پوزیتیویستی آن نقد وارد کرده و آن را رد می‌کند؛ زیرا، از دید مارکسیزم، از یک‌سو این بی‌طرفی ناممکن است و از سوی دیگر، نامطلوب. همان‌گونه رابرت کاکس گفته است، نظریه هم‌واره برای کسی و برای هدفی است (لینکلتر، ۱۴۰۰: ۱۸۹). پس، هدف نظریه صرفاً تبیین جهان و یا هم توصیف آن نیست، بل که افزون بر آن، نظریه برای تغییر جهان کار می‌آید و باید چنین کند، تا اهمیت معرفت‌شناسی بیابد.

خلاصه در موضوع عینیت و بی‌طرفی، آن‌چه برای لیبرالیزم نقطه قوت است، مارکسیزم آن را نقطه ضعف می‌داند و آن‌چه برای مارکسیزم نقطه قوت است، لیبرالیزم آن را نقطه ضعف می‌داند. این یعنی تفاوت آشکار در برخورد با عینیت و بی‌طرفی و نیز رابطه ارزش و واقعیت.

۳-۲. جامعہ شناسی نظریہ

شاخہ‌یی از جامعہ شناسی کہ رابطہ بین تفکر و جامعہ را مورد مطالعہ قرار می‌دهد، جامعہ شناسی شناخت نام دارد (کوزر، ۱۳۷۳: ۲۱۱). جامعہ جویی معرفت و شناخت، فرضیہ اصلی جامعہ شناسی معرفت است (کنوبلاخ، ۱۴۰۰: ۲۲). از دید کنوبلاخ، جامعہ نہ تنها موضوع شناخت است، بل کہ سازندہ آن نیز هست (دومانلو، ۱۳۹۶: ۱۸۹). از دید تاریخی، جامعہ شناسی معرفت از دو سنت مارکسیستی در آلمان و دورکیمی در فرانسه، سرچشمہ گرفته است. البتہ سنت پراگماتیستی آن نیز از ترکیب سنت آلمانی و فرانسه‌وی شکل گرفته و تاکنون نیز ادامہ دارد. شاخہ آلمانی توسط ماکس شلر و کارل مانہایم تئوریزہ شد و بہ عنوان یک شاخہ بررسی‌های علم درآمد. در فرانسه، جامعہ شناسی شناخت پس از دورکیم توسط کسانی مانند جان ہریسون، فرانسیسن کورنفورت و مریس ہالبواکس پی‌گرفته شد. در امریکا، نیز چارلز پیرس، ولیام جمیز و جان دیوی رنمودہای اولیہ را ارائه کردند و افزون بر آن‌ها، کسانی مانند پارلز ای بیرد، ورنون. ال. پارینگتن، ای. بی. ولف، تورستن ویلن و ہربرت مید، در باروری آن سہم داشتند. امروزہ در امریکا روبرت مرتون، برنارد باربر، ای. سی. ہوگز، اسوالد ہال وتالکوت پارسونز، آرتور چایلد، ہانز ساپیر، جرارد د. دکر، کورت اچ ولف، سی رایت میلز، و پیتیر ایم سروکین نقش برجستہ‌یی دارند (کوزر، ۱۳۷۳: ۲۱۲-۲۲۸).

ہمہ این افراد از آلمان گرفته تا فرانسه و امریکا، بر نقش جامعہ در تعیین ایدہ‌ها و تفکر تأکید می‌کنند. این‌ها و بسیاری‌های دیگر، در حوزہ جامعہ شناسی علم باور دارند کہ جامعہ (شامل قوانین، سطح توسعہ، نہادہای علمی، ہنجارہا و دین) در شکل‌گیری ایدہ‌ها و چہ گونه‌گی شناخت نقش عمدہ دارند. بہ سخن فیروزآبادی، جامعہ شناسی معرفت «معطوف بہ تحلیل و تبیین شرایط و موقعیت نظریہ پرداز و نظریہ پرداز است؛ بہ گونه‌یی کہ ویژہ گی‌های شخصی، شرایط اجتماعی نظریہ پرداز، جامعہ نظریہ پردازان، محافل فکری و روشن فکری عام و بستر و بافت اجتماعی نظریہ روابط بین الملل مطالعہ و بررسی می‌شود» (دہقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۳).

مارکسیزم و لیبرالیزم متناسب با جہت گیری معرفت شناسانہ شان، دیدگاہ متفاوت از ہم دارند. لیبرالیزم در روابط بین الملل از آن جا کہ بہ سمت علم گرایی سوق پیدا کردہ است، بہ جدا کردن ارزش‌های جامعہ از بررسی‌های علمی تأکید دارد؛ درحالی کہ مارکسیزم، علم را محصول اجتماعی و ناشی از روابط تولید در جہان سرمایہ داری می‌داند (وولگار، ۱۴۰۰: ۴۲). در نتیجہ، مارکسیزم بہ تأثیر پذیری بیش تر علم از جامعہ، بہ ویژہ ساختار و شیوہ اجتماعی تولید تأکید می‌کند. در روابط بین الملل، لیبرالیزم بہ تأثیر پذیری کم تر فرایند پژوهش از جامعہ انگشت می‌گذارد و امکان عینت و بی طرفی را ممکن می‌داند؛ درحالی کہ مارکسیزم بہ شدت آن را متأثر از اجتماع می‌داند. چنان کہ گرامشی بہ نیابت از مارکس گفتہ است: «آن چہ برای طبقہ حاکم استراتیژی است، برای روشن فکران

عقلانیت است» (به نقل از: اخلاص، ۱۴۰۱)؛ پس علم و تئوری برای مارکسیزم، چیزی جز ایده‌ها و استراتژی‌ها برای حفظ و یا دگرگونی نیست و دانش واقعی دانشی است که به دگرگونی به نفع عدالت و رهایی انسان از خودبیگانگی کمک و یاری رساند.

۳-۳. غایت‌شناختی نظریه

غایت‌شناسی نظریه به این می‌پردازد که هدف اصلی نظریه چیست؛ یعنی هدف نظریه تبیین است، یا تکوین، یا هم تأسیس. می‌توان این‌گونه پرسید: آیا هدف نظریه صرفاً توصیف، تبیین و پیش‌بینی است که بر مبنای آن متغیرهای مستقل و وابسته باهم مرتبط می‌شوند، یا نه، هدف معنایابی و درک رفتارهای بین‌المللی است؟ یا هم، هدف نظریه افزون بر این دو، تغییر شرایط موجود به وضع مطلوب از راه بایدهای اخلاقی است، تا بتواند جامعه بین‌المللی اخلاقی را ایجاد نماید. «منظور از غایت‌شناسی تحلیل و تبیین هدف نظریه روابط بین‌الملل است. نظریه‌های گوناگون هدف‌های متفاوتی دارند. هدف نظریه تبیینی روابط بین‌الملل توضیح روابط علی بین پدیده‌های اجتماعی در سطح نظام بین‌الملل است؛ در حالی که هدف نظریه تکوینی توضیح و مطالعه چه‌گونه‌گی بر ساخته‌شدن و قوام‌یافتن جهان روابط بین‌الملل و پدیده‌های بین‌المللی به صورت کنونی است. هدف نظریه انتقادی نقد ایدولوژیک نظم بین‌المللی موجود و استقرار نظم مطلوب جهانی؛ و هدف نظریه هنجاری ترسیم بایسته‌های بین‌المللی» (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۳).

اکنون بسته به این که تئوری از این اهداف، کدامیک هدف را برای خود برگزیده است، نظریه مذکور جهت می‌یابد. لیبرالیزم کلاسیک (بین‌الملل‌گرایی لیبرال) معناکاوانه و در نتیجه تفسیری بود. یعنی هدف نظریه را تفسیر و معنایابی می‌دانست، مگر زمانی که به دهه ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم می‌رسیم و لیبرالیزم خود را در نئولیبرالیزم (نهادگرایی نئولیبرال) بازاندیشی و تقدیم جامعه آکادمیک در دسیپلین مطالعات بین‌المللی می‌کند، نگاه تبیینی را جای‌گزین نگاه تفسیری می‌کند. دلیل اصلی آن، گذر از کارگزارمحوری به ساختارمحوری در روابط بین‌الملل است تا توانسته باشد علمی به نظر به چشم آمده و با نئورالیزم رقابت نماید.

تئوری‌های مارکسیستی از چشم‌انداز غایت‌شناسی، تاریخی-هنجاری هستند و تمرکز شان بیش‌تر بر این است که چه‌گونه می‌توان جهان را تغییر داد. همان‌گونه که مارکس گفته است، فیلسوفان تا هنوز جهان را تغییر دادند، مسأله سر تغییر جهان است (ن.ک مارکس و انگلس، ۱۳۷۷)؛ پس هر تئوری که بتواند به این تغییر کمک نماید، از دید مارکسیزم هم علمی‌تر و هم اخلاقی‌تر است؛ زیرا، مارکسیزم به علم جدا از اخلاق باور ندارد. چون که از دید مارکسیزم، سرمایه‌داری ریشه تمامی بدبختی‌های انسان و «از خودبیگانگی» اوست (لینکلتر، ۱۴۰۰: ۱۶۷)، و از این‌رو، باید این

جهان را به نفع یک جهان عادلانه تغییر داد. از دید نظری، راه آن به دست دادن نظریه‌ی است که این ساختار نابرابر سرمایه‌داری را نشان داده و امکان براندازی آن را توسط طبقهٔ فرودست فراهم نماید.

پس، از دید غایت‌شناسی هردو نظریهٔ لیبرالیزم و مارکسیزم تفاوت بارزی دارند. لیبرال‌ها، مارکسیست‌ها را برای جهت‌گیری ارزشی شان نقد می‌کنند و می‌گویند که این با ماهیت علم تعارض دارد. مارکسیست‌ها هم، لیبرال‌ها را نقد کرده و آن‌ها را متهم به حفظ وضع موجود نموده و به تنگ‌نظری متهم می‌نمایند.

۴. روش‌شناسی: معیار دانستن چیست؟

همان گونه که هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی برای نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل مهم‌اند، روش‌شناسی نیز مهم است، تا جایی که برخی از نهله‌های فلسفهٔ علم (اثبات‌گرایی/ابطال‌گرایی/ رفتارگرایی)، علم را معادل روش می‌داند. برای نمونه، پوپر تفاوت بارز معرفت علمی را از معرفت غیر علمی در روش می‌بیند (پوپر، ۱۳۹۶: ۵۴-۵۵). خلاصه در نگاه تجربی، جوهرهٔ پژوهش، روش است (دلپورتا و کیتینگ، ۱۳۹۵: ۵۳).

اما این که روش چیست؟ میان دیدگاه‌های گوناگون اختلاف نظر وجود دارد. به‌طور کلی، روش‌شناسی یا مطالعهٔ روش، بر این سؤال تمرکز می‌کند که «از کجا بدانیم، آن چه را دانسته‌ایم، درست دانسته‌ایم؟»، یعنی معیارهای اصلی ما کدام‌ها هستند تا به واسطهٔ آن‌ها پی ببریم که بله، درست دانسته‌ایم (لمونت، ۱۳۹۷: ۶۸). روش‌شناسی به دنبال یافتن پاسخ این پرسش‌هاست: موضوع پژوهش را چه ابزاری و چه گونه باید پیش برد؟ چه گونه می‌توانیم موجودیتی را بشناسیم که در هستی‌شناسی وجودش محرز شده و در معرفت‌شناسی شیوهٔ شناخت آن پرسیده شده است؟ (سلیمی، ۱۳۹۸: ۲۲).

از آن جا که روش‌شناسی پلی میان مفروضه‌های بسیار عام و مباحث عملی کار علمی است. سه رده یافت روش‌شناسانه در روابط بین‌الملل وجود دارد: فردگرایی روش‌شناختی، کل‌گرایی روش‌شناختی و رابطه‌گرایی روش‌شناختی. فردگرایی روش‌شناختی، روابط بین‌الملل را از راه تحلیل و تبیین پدیده‌های فردی و انسانی ممکن و موجه می‌داند؛ زیرا، واقعیت‌های بین‌المللی در نهایت باید بر حسب افراد تصمیم‌گیرنده تعریف شوند، که قابل مشاهده و نیز تجربی هستند و نه ساختارهای نامشهود. کل‌گرایی روش‌شناختی در مقابل، به ساختار و کل تمرکز می‌نماید؛ مانند نظام بین‌الملل. رابطه‌گرایی روش‌شناختی، تقلیل‌گرایی فردگرایی و جبرگرایی کل‌گرایی را نقد و نفی می‌نماید» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۴).

با این پیشینه، می‌توان روش‌شناسی تئوری لیبرالیزم را فردگرایی روش‌شناختی و تئوری مارکسیزم را کل‌گرایی روش‌شناختی به حساب آورد؛ البته ناگفته نماند که مارکسیزم با رابطه‌گرایی هم می‌تواند تبیین شود؛ زیرا، روش اصلی مارکسیزم دیالکتیک است و در روش دیالکتیک، رابطه‌گرایی نهفته است (روپرت، ۱۳۹۶: ۲۹۳: ۳۰۹). از میان مارکسیست‌های متأخر، دیدوید هاروی یکی از کسانی است که موضوع رابطه‌گرایی را دنبال می‌کند. با این حال، به‌طور کلی «هسته اصلی مارکسیزم مادی‌گرایی تاریخی است که با کل‌گرایی دم‌ساز است. ماده‌گرایی تاریخی بر این فرضیه استوار است که هویت و شخصیت افراد حاصل و معلول فرم‌های اجتماعی است، که انسان‌ها از راه آن‌ها تولید مادی خود را سامان می‌دهد» (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۸۷). مارکسیزم، کلیت نظام جهانی را به‌عنوان یک کل واحد مورد مطالعه قرار داده و به تقسیم جهان روابط بین‌الملل و نیز نظام جهانی به اجزای آن باور ندارد؛ زیرا، از دید مارکسیزم این کار سبب درک ناقص روابط بین‌الملل می‌شود.

لیبرالیزم از این جهت فردگرایی روش‌شناختی اختیار می‌کند که با فرض انسان عقلانی یا انسان اقتصادی هم‌خوانی دارد؛ درحالی که مارکسیزم کل‌گرایی روش‌شناختی را از این حیث اختیار می‌کند که با تعین بخشی روابط مادی تولید (اجتماعی و فنی) باور دارد و آن را زیربنا و شرط هر سیاست و رفتار انسان ارزیابی می‌نماید.

۵. مناقشه

بررسی‌های نویسندگان نشان می‌دهند که لیبرالیزم و مارکسیزم، باوجودی که ریشه در تجربه مدرن دارند، در مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تفاوت بنیادین داشته و از همین‌رو، به دو جهان متفاوت از هم باور دارند. کانون تحلیل لیبرالیزم، فرد است؛ درحالی که کانون تحلیل مارکسیزم طبقه است. در لیبرالیزم انسان کنش‌گری است صرفاً اقتصادی با عقلانیت و سنجش‌گری، درحالی که برای مارکسیزم، انسان کنش‌گر اجتماعی است که جای‌گاه او، شعور و رفتار را تعیین می‌کند. در حوزه معرفت‌شناسی، لیبرالیزم به عینیت علمی باور دارد؛ درحالی که مارکسیزم، لزوماً عینیت‌گرا نیست و نقش و تعهد پژوهش‌گر را به رسمیت می‌شناسد، در حوزه روش‌شناسی، لیبرالیزم فردگرایی روش‌شناختی است، درحالی که مارکسیزم روش‌شناسی دیالکتیکی دارد.

موضع مقاله کنونی میان پارادایمیک بوده و کوشیده است پیش‌فرض‌های هردو را در میدان به آزمون بگذارد، تا دیده شود که کدام‌یکی از موضوع قدرت‌مندتر در امر شناخت بین‌المللی وارد می‌شود. خوبی این روش مقایسه پیچیده این است که نقاط تاریک و آسیب‌پذیر هردو نظریه را به‌خوبی می‌توان درک کرد. نویسندگان برعکس دیگر نوشته‌های بررسی‌شده در پیشینه، کوشیده‌اند، استدلال هردو را به خوبی در برابر یک‌دیگر و به دفاع از خود به خواننده پیشکش نمایند، تا در

روشنایی استدلال‌های مخالف به یک جمع‌بندی رسیده و با بهره‌گیری از آن دست به نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل به‌گونه‌ی بومی آن بزنند.

یافته‌های نویسنده‌گان مقاله نشان می‌دهند که در توصیف پدیده‌های بین‌المللی مارکسیزم در مقایسه با رویکرد رقیب خود به‌تر عمل می‌کند و از آن‌جا که به تعهد پژوهش‌گر و امکان تغییر را به‌صورت جدی مطرح می‌کند، در امر شناخت سودمندتر است. اما از آن‌جا که زنده‌گی واقعی را تنها به بُعد اقتصادی فرو می‌کاهد، نمی‌تواند شناخت مطمئنی از زنده‌گی سیاسی بین‌المللی ارائه نماید. درحالی که لیبرالیزم منعطف‌تر عمل کرده و ابعاد دیگر زنده‌گی را به مثابه رویکرد تکثرگرا می‌پذیرد.

۶. نتیجه‌گیری

در نتیجه، لیبرالیزم و مارکسیزم، هر دو برخاسته از بستر مدرنیته غربی‌اند و در نگاه خطی به تاریخ، باور به توانمندی انسان در شکل‌دهی به آن، و اتکا به انسان‌شناسی غرب‌محور، اشتراک دارند. همچنین، هر دو در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی متأثر از نگرش‌های غربی‌اند. اما بررسی تطبیقی این دو پارادایم نشان می‌دهد که در محورهای بنیادی با یک‌دیگر اختلاف دارند. در هستی‌شناسی، لیبرال‌ها واقعیت را مادی و نهادی، و کنش‌گر را دولت عقلایی می‌دانند؛ درحالی که مارکسیست‌ها بر ساختارهای طبقاتی و روابط تولید سرمایه‌داری تمرکز دارند. در علیت، لیبرال‌ها به کثرت علل باور دارند، ولی مارکسیست‌ها به علیت‌های لایه‌مند قائل‌اند.

در معرفت‌شناسی، لیبرالیزم به جدایی ارزش از واقعیت، عینیت و جهان‌شمولی نظریه‌ها باور دارد؛ اما مارکسیزم، معرفت را تاریخی، اجتماعی و متأثر از جای‌گاه طبقاتی نظریه‌پرداز می‌داند و عینیت‌گرایی را ایدئولوژیک تلقی می‌کند؛ همچنین، لیبرال‌ها نظریه را ابزاری برای توصیف واقعیت می‌دانند، اما مارکسیست‌ها بر جنبه انتقادی و تغییرساز نظریه تأکید دارند.

در روش‌شناسی نیز، لیبرالیزم با فردگرایی روش‌شناختی، تحلیل را به سطح فرد یا دولت تقلیل می‌دهد؛ درحالی که مارکسیزم با کل‌گرایی روش‌شناختی، ساختارهای کلان سرمایه‌داری را کانون تحلیل قرار می‌دهد؛ بنابراین، علی‌رغم اشتراکات نظری، این دو پارادایم در رویکرد به واقعیت، معرفت و روش تحلیل، رویکردهایی متفاوت و گاه متضاد اتخاذ می‌کنند.

۷. پیش‌نهاد

این پژوهش به پژوهش‌گران علوم سیاسی و روابط بین‌الملل یاری می‌رساند که توانایی‌های تبیین، توصیفی و هنجاری این دو نظریه را بشناسند و از این‌رو پیش‌نهاد روشن نویسنده‌گان برای پژوهش‌گران این است که تعهد هنجاری و مبادی فلسفی ماتریالیستی این دو نظریه را مورد واکاوی

قرار داده و انسان‌شناسی فلسفی و سیاسی این دو نظریه را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند. افزون بر آن، پیش‌نهاد می‌شود که کاربست‌پذیری این دو نظریه را در هستی‌های اجتماعی بین‌المللی کشورهای جهان جنوب، به‌ویژه افغانستان مورد توجه و نقد قرار دهند. از دید نویسنده‌گان یکی از راه‌های درستی که بتوان نظریه‌ی مناسب آفرید، نقد و ارزیابی نظریه‌های موجود است. چه به‌تر که نویسنده‌گان همت گمارند و کاربست‌پذیری/ناپذیری این دو را در شناخت امر بین‌المللی نشان دهند.

ORCID

Seyed Jalal Dehghani  <https://orcid.org/0000-0003-1055-531X>

Firouzabadi

Mustafa Aqeli  <https://orcid.org/0009-0008-8221-7612>

Qasim Yousofzai  <https://orcid.org/0009-0000-1460-3951>

ارجاع به این مقاله (APA):

. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال؛ عاقلی، مصطفی؛ قاسم، یوسف‌زی. (۱۴۰۴). «نقد و ارزیابی مبانی فلسفی لیبرالیزم و مارکسیزم: مقایسه‌ی بین پارادایمیک». *فصل‌نامه علمی - پژوهشی غالب*. ۱۴(۲). ۱۲۳-۱۴۸. <https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V.14.I.12>

To Cite this Article (APA):

. Dehghani Firouzabadi, Seyed Jalal; Aqeli, Mustafa; Yousofzai, Qasim. (2025). "A Critical Evaluation of the Philosophical Foundations of Liberalism and Marxism: A Paradigmatic Comparison". *Ghalib Journal*. 14(2). 123-148. <https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V.14.I.2.12>

سرچشمه‌ها

۱. ابراهیمی، شهروز؛ ستوده، علی اصغر؛ شیخون، احسان. (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسلام با رویکرد امنیتی رئالیسم و لیبرالیسم». *جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*. ۲(۴). ۲۸-۱. <https://dorl.net/dor/20.1001.1.22520732.1393.2.4.1.0>
۲. اخلاص، ارشاد. (۱۴۰۲/۰۵/۲۱). «نگاهی به سیاست و هویت در افغانستان؛ تعصب چیست و متعصب کیست؟». *خبرگزاری راسک*. <https://rudabe.com/?p=17413>
۳. اسمیت، روی اچ و هم‌کاران. (۱۳۹۲). *اقتصاد سیاسی بین الملل در سده بیست و یکم: موضوع‌ها و تحلیل‌های معاصر*. ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی و روح‌الله طالبی‌آرانی. تهران: نشر مخاطب.

۴. اشلقی، مجید عباسی. (۱۳۸۳). «تحلیل امنیت در پارادایم‌های حاکم بر روابط بین‌الملل». فصل‌نامه مطالعات راهبردی. ۷(۲۵)، ۵۲۵-۵۴۹.
https://quarterly.risstudies.org/article_1020.html
۵. اولمن، برتل. (۱۴۰۱). **رقص دیالکتیک: گام‌هایی در روش مارکس**. ترجمه عارف اقوامی مقدم. تهران: نشر آشیان.
۶. برچیل، اسکات. (۱۴۰۰). **منافع ملی در نظریه‌های روابط بین‌الملل**. ترجمه وحید بزرگی. تهران: نشر قومس.
۷. پوپر، کارل ریموند. (۱۳۹۶). **منطق اکتشافات علمی**. ترجمه سیدحسین کمالی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. پولادی، کمال. (۱۴۰۱). **تاریخ اندیشه سیاسی: قرن بیستم**. چاپ دوازدهم. تهران: نشر مرکز.
۹. کولاک، جان و کراز، جوزف. (۱۳۸۵). **نظریه‌های امروزی شناخت**. ترجمه علی حقی. قم: موسسه بوستان کتاب.
۱۰. جکسون، رابرت و سورنسون، گئورک. (۱۳۹۴/۱۴۰۱). **درآمدی بر روابط بین‌الملل**. دفتر دوم، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعیدکلامی. تهران: نشر میزان.
۱۱. دشت‌گرد، مجید و هم‌کاران. (۱۴۰۰). «بررسی مبانی فرانظری (فلسفی) نظریه‌های جریان اصلی در روابط بین‌الملل»، فصل‌نامه مطالعات سیاست بین‌الملل. ۱۱(۱)، ۳۶-۶۰.
<https://ipsj.iauh.ac.ir/article-1-22-fa.html>
۱۲. دلاپورتا، دناتالا و کیتینگ، مایکل. (۱۳۹۵). «مقدمه معرفت‌شناختی بر تعدد رویکردهادر علوم اجتماعی». در **رویکردها و روش‌شناسی‌ها در علوم اجتماعی**. ویراسته دناتالا دلاپورتا و مایکل کیتینگ. ترجمه محمدجعفر جوادی‌ارجمند و مجید فرهام. تهران: نشر روزنه.
۱۳. دومانلو، طیبہ. (۱۳۹۶). «نسبت جامعه‌شناسی معرفت مانهایم و پدیدارشناسی هوسبرل». پژوهش‌نامه علوم سیاسی. ۱۲(۳)، ۱۸۵-۲۱۴.
https://www.ipsajournal.ir/article_328.html
۱۴. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۹۴). **نظریه و فرانظریه در روابط بین‌الملل**. تهران: نشر مخاطب.

۱۵. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال؛ دشتگرد، مجید. (۱۳۹۸). «مسأله علیت در نظریه‌های روابط بین‌الملل». پژوهش‌های روابط بین‌الملل. ۹(۱). ۱۰۱-۱۲۲.
https://www.iisajournals.ir/article_101035.html
۱۶. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و جعفری، هرمز. (۱۴۰۰). «نقد و بررسی مفروض‌های هستی‌شناسانه نهادگرایی نئولیبرال»، دوفصل‌نامه علمی پژوهش سیاست نظری. ۱۶(۴). ۵۶-۳۹.
<https://dorl.net/dor/20.1001.1.20085796.1400.16.30.4.5>
۱۷. رضوانی، محسن و عزتی‌راد، محمد. (۱۳۹۹). «نقد نظریه لیبرالی امنیت از منظر اسلام». فصل‌نامه معرفت. ۲۹(۱۲). ۸۰-۷۱. [لینک](#)
۱۸. روپرت، مارک. (۱۳۹۶). «مارکسیزم». در نظریه‌های روابط بین‌الملل. ویراسته تیم دان، استیو اسمیت و ملیجا کورکی. ترجمه عبدالمجید سیفی و شهرزاد مفتوح. تهران: نشر میزان.
۱۹. سلیمی، حسین. (۱۳۹۸). هفت گام در پژوهش کاربردی. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
۲۰. فوکویاما، فرانسیس. (۱۳۹۵). پایان تاریخ و انسان واپسین. ترجمه عباس عربی و زهره عربی. تهران: نشر سخن‌کده.
۲۱. قوام، عبدالعلی. (۱۳۹۷). اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل. تهران: نشر سمت.
۲۲. کانت، ایمانوئل. (۱۳۸۹). نقد عقل محض. ترجمه بهروز نظری. کرمان‌شاه: نشر باغ‌نی.
۲۳. کاویانی، رضا؛ شیده، شادلو. (۱۳۹۵). «مناظره روش‌شناختی در باره نظریه‌های روابط بین‌الملل از دیدگاه فلسفه علم». فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی. ۱۲(۴). ۱۴۵-۱۶۹.
https://journals.iaiu.ir/article_528644.html
۲۴. کنوبلاخ، هوبرت. (۱۴۰۰). مبانی جامعه‌شناسی معرفت. ترجمه کرامت‌الله راسخ. تهران: نشر نی.
۲۵. کورکی، ملیجا؛ وایت، کالین. (۱۳۹۶). «روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی». در نظریه‌های روابط بین‌الملل. ویراسته تیم دان، استیو اسمیت و ملیجا کورکی. ترجمه عبدالمجید سیفی و شهرزاد مفتوح. تهران: نشر میزان.
۲۶. کوزر، لوئیس. (۱۳۷۳). «جامعه‌شناسی معرفت». ترجمه سعید سبزیان. نامه علوم اجتماعی. دانش‌گاه تهران. ۲۱۱-۲۳۴.
https://journals.ut.ac.ir/article_15614.html
۲۷. گریفیتس، مارتین و هم‌کاران. (۱۳۹۳). پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل. ترجمه علی‌رضا طیب. تهران: نشر نی.

۲۸. لمونت، کریستوفر. (۱۳۹۷). **روش های پژوهش در روابط بین الملل**. ترجمہ علی رضا نمودی پیلہ رود. قم: انتشارات دانش گاہ مفید.
۲۹. لی سنس، آنتونی. (۱۴۰۱). **نظریہ انتقادی رابرت کاکس: فراری یا پیش وای خلوت نشین؟** ترجمہ حسین سلیمی و رامز محمودی. تهران: نشر مؤسسہ مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
۳۰. لینکلتر، اندرو. (۱۴۰۰). «مارکسیزم»، در **نظریہ های روابط بین الملل**. ویراستہ اسکات برچیل و اندرو لینکلتر. ترجمہ حمیرا مشیرزادہ و روح اللہ طالبی آرانی. تهران: نشر میزان.
۳۱. مارکس، کارل؛ انگلس، فردیدریش. (۱۳۷۷). **ایدئولوژی آلمانی**. ترجمہ تیرداد نیکی. تهران: شرکت پژوهشی پیام پیروز.
۳۲. مجتہدی، کریم. (۱۴۰۱). **فلسفہ نقادی کانت**. چ نہم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۳. محمدپور، احمد. (۱۳۹۶). **روش تحقیق معاصر در علوم انسانی**. تهران: نشر ققنوس.
۳۴. محمدپور، احمد. (۱۳۹۸). **روش در روش: در بارہ ساخت معرفت در علوم انسانی**. تهران: نشر لوگوس.
۳۵. محمدی، غلامحسن. (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم؛ مارکسیسم و نئومارکسیسم در اقتصاد جهانی». *فصل نامہ علمی راہبرد*. ۲۳(۳). https://rahbord.csr.ir/article_124535.html
۳۶. مورگان، پاتریک. (۱۴۰۰). «لیبرالیزم و امنیت». در **مطالعات امنیتی معاصر**. ویراستہ آلن کالینز. ترجمہ علی رضا نمودی. تهران: پژوهشکدہ مطالعات راہبردی.
۳۷. میزس، لودویگ فون. (۱۴۰۰). **لیبرالیزم**. ترجمہ مہدی تدینی. تهران: نشر ثالث.
۳۸. وثوقی، سبید؛ شیخون، احسان. (۱۳۹۰). «دیدگاہ نظریات روابط بین الملل بہ تحول اطلاعاتی و تأثیر آن بر مفہوم امنیت: با تأکید بر تئوری های رئالیسم، لیبرالیزم و سازہ انکاری». *فصل نامہ رھیافت های سیاسی و بین المللی*. ۳۰(۳). ۹۷-۱۲۸. [لینک](#)
۳۹. وولگار، استیو. (۱۴۰۰). **علم؛ کاوشی در محتوا**. ترجمہ محمدرضا اسمخانی. تهران: نشر نی.
۴۰. هارنکر، مارتا. (۱۴۰۰). **مفاهیم بنیادی ماتریالیسم تاریخی**. ترجمہ تینا مہتاب. تهران: انتشارات سمندر.
۴۱. هاوتن، دیوید پاتریک. (۱۳۹۸). **روان شناسی سیاسی: موقعیت ها، افراد و مصادیق**. تهران: نشر قومس.

۴۲. هرینگ، اریک. (۱۴۰۰). «ماتریالیسم تاریخی». در مطالعات امنیتی معاصر. ویراسته‌ی آلن کالینز. ترجمه‌ی علی‌رضا ثمودی. تهران: پژوهش‌کده مطالعات راهبردی.
۴۳. یورگنسن، کنود ایریک. (۱۴۰۲). درآمدی نو به نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه‌ی وحید بزرگی. تهران: نشر جوینده.

44. Galtung, Johan. (2006). "a structural theory of Imperialism". in perspective on world politics. edition by Richard Little and Michael Smith. third edition, London and New York. pp 259-268.

45. Wallerstein, Immanuel. (2006). "The rise and future demise of the world capitalist system: Concepts for comparative analysis". in perspective on world politics. edition by Richard Little and Michael Smith. third edition, London and New York. pp 269-278.

References

1. Ebrahimi, Shahrouz; Sotoudeh, Ali Asghar; Sheykhoun, Ehsan. (2014). "A Comparative Study of the Islamic Security Approach with the Security Approaches of Realism and Liberalism." *Journal of Political Sociology of the Islamic World*, 2(4), 1–28. <https://dori.net/dor/20.1001.1.22520732.1393.2.4.1.0> [In Persian]
2. Ekhlas, Ershad. (May 11, 2023). "A Look at Politics and Identity in Afghanistan: What is Prejudice and Who is a Bigot?" *Rasak News Agency*. <https://rudabe.com/?p=17413> [In Persian]
3. Smith, Roy H., et al. (2013). *International Political Economy in the 21st Century: Contemporary Issues and Analyses*. Translated by Amir Mohammad Haji-Yousefi & Rouhollah Talebi-Arani. Tehran: Mokatab Publishing. [In Persian]
4. Ashlaghi, Majid Abbasi. (2004). "Security Analysis in Dominant Paradigms of International Relations." *Strategic Studies Quarterly*, 7(25), 525–549. https://quarterly.risstudies.org/article_1020.html [In Persian]
5. Ollman, Bertell. (2022). *Dance of the Dialectic: Steps in Marx's Method*. Translated by Aref Aghvami-Moghadam. Tehran: Ashian Publishing. [In Persian]
6. Burchill, Scott. (2021). *National Interests in International Relations Theories*. Translated by Vahid Bozorgi. Tehran: Qomms Publishing. [In Persian]
7. Popper, Karl R. (2017). *The Logic of Scientific Discovery*. Translated by Seyyed Hossein Kamali. Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
8. Pouladi, Kamal. (2022). *History of Political Thought: The Twentieth Century*. 12th Edition. Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
9. Kolak, John & Kraz, Joseph. (2006). *Contemporary Theories of Cognition*. Translated by Ali Haghi. Qom: Bustan-e-Ketab Institute. [In Persian]
10. Jackson, Robert & Sørensen, Georg. (2015 / 2022). *Introduction to International Relations*, Vol. 2. Translated by Mehdi Zakarian, Ahmad Taghizadeh, and Hassan Saeed-Kalami. Tehran: Mizan Publishing. [In Persian]
11. Dashtgard, Majid, et al. (2021). "A Study of the Metatheoretical (Philosophical) Foundations of Mainstream Theories in International Relations." *International Political Science Studies*, 1(1), 36–60. <https://ipsj.iauh.ac.ir/article-1-22-fa.html> [In Persian]

12. Della Porta, Donatella & Keating, Michael. (2016). "An Epistemological Introduction to Pluralism in Social Sciences." In *Approaches and Methodologies in the Social Sciences*, edited by Donatella Della Porta & Michael Keating. Translated by Mohammad Jafar Javadi-Arjomand & Majid Farham. Tehran: Rozaneh Publishing. [In Persian]
13. Domanlou, Tayebbeh. (2017). "The Relationship Between Mannheim's Sociology of Knowledge and Husserl's Phenomenology." *Political Science Research Quarterly*, 12(3), 185–214. https://www.ipsajournal.ir/article_328.html [In Persian]
14. Dehghani-Firouzabadi, Seyyed Jalal. (2015). *Theory and Metatheory in International Relations*. Tehran: Mokatab Publishing. [In Persian]
15. Dehghani-Firouzabadi, Seyyed Jalal & Dashtgard, Majid. (2019). "The Issue of Causality in International Relations Theories." *International Relations Research*, 9(1), 101–122. https://www.iisajournals.ir/article_101035.html [In Persian]
16. Dehghani-Firouzabadi, Seyyed Jalal & Jafari, Hormoz. (2021). "A Critique of the Ontological Assumptions of Neoliberal Institutionalism." *Journal of Theoretical Politics Research*, 16(4), 29–56. <https://dorl.net/dor/20.1001.1.20085796.1400.16.30.4.5> [In Persian]
17. Rezvani, Mohsen & Ezzati-Rad, Mohammad. (2020). "A Critique of the Liberal Theory of Security from an Islamic Perspective." *Ma'refat Quarterly*, 29(12), 71–80. [In Persian]
18. Rupert, Mark. (2017). "Marxism." In *Theories of International Relations*, edited by Tim Dunne, Steve Smith, & Milja Kurki. Translated by Abdolmajid Seifi & Shahrzad Maftouh. Tehran: Mizan Publishing. [In Persian]
19. Salimi, Hossein. (2019). *Seven Steps in Applied Research*. Tehran: Allameh Tabataba'i University Press. [In Persian]
20. Fukuyama, Francis. (2016). *The End of History and the Last Man*. Translated by Abbas Arabi & Zohreh Arabi. Tehran: Sokhan-Kadeh Publishing. [In Persian]
21. Ghavam, Abdolali. (2018). *Principles of Foreign Policy and International Politics*. Tehran: SAMT Publishing. [In Persian]
22. Kant, Immanuel. (2010). *Critique of Pure Reason*. Translated by Behrouz Nazari. Kermanshah: Bagh-e-Ney Publishing. [In Persian]
23. Kaviani, Reza & Shideh, Shadlou. (2016). "A Methodological Debate on Theories of International Relations from Philosophy of Science Perspective." *Specialized Political Science Quarterly*, 12(4), 145–169. https://journals.iau.ir/article_528644.html [In Persian]
24. Knoblauch, Hubert. (2021). *Foundations of the Sociology of Knowledge*. Translated by Karamatollah Rasekh. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
25. Kurki, Milja & White, Colin. (2017). "International Relations and Social Sciences." In *Theories of International Relations*, edited by Tim Dunne, Steve Smith, & Milja Kurki. Translated by Abdolmajid Seifi & Shahrzad Maftouh. Tehran: Mizan Publishing. [In Persian]
26. Coser, Lewis. (1994). "Sociology of Knowledge." Translated by Saeed Sabzian. *Nama-ye Oloum-e Ejtema'i*, University of Tehran, 211–234. https://journals.ut.ac.ir/article_15614.html [In Persian]
27. Griffiths, Martin, et al. (2014). *Fifty Key Thinkers in International Relations*. Translated by Alireza Tayyeb. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]

28. Lamont, Christopher. (2018). *Research Methods in International Relations*. Translated by Alireza Samoudi-Pileroud. Qom: Mofid University Press. [In Persian]
29. Leesens, Anthony. (2022). *Robert Cox's Critical Theory: Fugitive or Hermit Prophet?* Translated by Hossein Salimi & Ramez Mahmoudi. Tehran: Abrar Moaser International Studies Institute. [In Persian]
30. Linklater, Andrew. (2021). "Marxism." In *Theories of International Relations*, edited by Scott Burchill & Andrew Linklater. Translated by Homeyra Moshirzadeh & Rouhollah Talebi-Arani. Tehran: Mizan Publishing. [In Persian]
31. Marx, Karl & Engels, Friedrich. (1998). *The German Ideology*. Translated by Tirdad Niki. Tehran: Payam-e-Pirouz Research Company. [In Persian]
32. Mojtabehi, Karim. (2022). *Kant's Critical Philosophy*. 9th Edition. Tehran: Amir Kabir Publishing. [In Persian]
33. Mohammadpour, Ahmad. (2017). *Contemporary Research Method in the Humanities*. Tehran: Qoqnoos Publishing. [In Persian]
34. Mohammadpour, Ahmad. (2019). *Method on Method: On the Construction of Knowledge in the Humanities*. Tehran: Logos Publishing. [In Persian]
35. Mohammadi, Gholamhossein. (2014). "A Comparative Study of Liberalism and Neoliberalism; Marxism and Neo-Marxism in the Global Economy." *Rahbord Scientific Quarterly*, 23(3). https://rahbord.csr.ir/article_124535.html [In Persian]
36. Morgan, Patrick. (2021). "Liberalism and Security." In *Contemporary Security Studies*, edited by Alan Collins. Translated by Alireza Samoudi. Tehran: Strategic Studies Center. [In Persian]
37. Mises, Ludwig von. (2021). *Liberalism*. Translated by Mehdi Tadini. Tehran: Sales Publishing. [In Persian]
38. Vosoughi, Saeed & Sheykhou, Ehsan. (2011). "International Relations Theories and the Informational Revolution's Impact on the Concept of Security: Focus on Realism, Liberalism, and Constructivism." *Political and International Approaches Quarterly*, (30), 97–128. [In Persian]
39. Woolgar, Steve. (2021). *Science: A Search into Content*. Translated by Mohammadreza Esmkhani. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
40. Harnecker, Marta. (2021). *Basic Concepts of Historical Materialism*. Translated by Tina Mahtab. Tehran: Samandar Publishing. [In Persian]
41. Houghton, David Patrick. (2019). *Political Psychology: Situations, Individuals, and Cases*. Tehran: Qomms Publishing. [In Persian]
42. Herring, Eric. (2021). "Historical Materialism." In *Contemporary Security Studies*, edited by Alan Collins. Translated by Alireza Samoudi. Tehran: Strategic Studies Center. [In Persian]
43. Jørgensen, Knud Erik. (2023). *A New Introduction to International Relations Theories*. Translated by Vahid Bozorgi. Tehran: Javyandeh Publishing. [In Persian]
44. Galtung, Johan. (2006). "a structural theory of Imperialism". in perspective on world politics. edition by Richard Little and Michael Smith. third edition, London and New York. pp 259-268.
45. Wallerstein, Immanuel. (2006). "The rise and future demise of the world capitalist system: Concepts for comparative analysis". in perspective on world politics. edition by Richard Little and Michael Smith. third edition, London and New York. pp 269-278.